



مصطفی محدثی خراسانی نه تنها به اسم که در اصل هم خراسانی است. او در سال ۱۳۴۰ در شهرستان تایباد چشم به جهان گشود، اما از دوران کودکی به مشهد رفت و تحصیلات عالی را در همان جا گذراند. آغاز فعالیت جدی او در سروین، هم زمان بود با تشکیل گروه شعر حوزه هنری مشهد در سال ۱۳۶۴. این گروه جریان سازترین گروه شعر در شهرستان های کشور بود و هدایت شعر جوان خراسان را حداقل طی دو دهه به عهده داشت.

محدثی از سال ۷۰ تا ۸۰ مسئولیت این گروه را به عهده داشت و پس از انتقال به تهران، سردبیری فصلنامه شعر نیز به او واگذار شد. محدثی عضویت در شورای عالی شعر در صدا و سیما، جمهوری اسلامی را هم در کارنامه کاری خود دارد.

از آثار او می توان به شاعران پروازی، هزار مرتبه خورشید، گزیده ادبیات معاصر شماره ۴۶، وطن کوه و سلوک باران، ولی مهر (منظومه در رثای شهید چراغچی)، گزیده غزلیات بیدل با نام از چیدن رنگ و انتظار، کوثر (دو مجموعه گزیده شعر دانش آموزان کشور) اشاره کرد.

مقاله حاضر پژوهش کامل تری از یک مقاله است که محدثی خراسانی برای این ویژه نامه به ما داد.

در میان شاعران معاصر، دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی از دلبسته ترین شاعران به آموزه های عرفانی و پیشینه ها و پشتوانه های فرهنگی این مرز و بوم است و هیچ شعری از او را نمی توان سراغ گرفت که پشت گرم این مبانی ارزشمند نباشد.

شفیعی نه تنها در شدت بهره مندی از مبانی عرفان در جریان شعر معاصر چهره ای بی نظیر است که در کیفیت بهره مندی از این مبانی نیز ویژگی های خاص خود را دارد. ایده های معرفتی و فلسفی و حکیمانه، الهام بخش شعرهای شفیعی است، تمام شعر پیرامون همان ایده های چرخد و محورهای افقی و عمودی مستحکم و منسجم خویش را در پرتو مغناطیس همان ایده ها پیدا می کند و به کمال می رسد.

آشکارترین جلوه وابستگی و دلبستگی شفیعی به میراث فرهنگی و معرفتی و اساطیری این سرزمین، در عناوین شعرهایش نمود پیدا می کند.

این عناوین گاه نام شخصیت های مشهور یا نام کتابی مشهور یا عبارت یا مضمون معرفتی مشهوری از این شخصیت هاست؛ عناوینی چون بار امانت، هفت خانی دیگر، نورزیتونی، آینه جم، محاکمه فضل...! حروفی، حلاج، مزبور، آواره میمان، شطح، معراج نامه، اضطراب ابراهیم، سیم غ... نشان از این دلبستگی دارند.

بهره مندی های شفیعی از پشتوانه های فرهنگ و اساطیر و عرفان، محدود به ذکر اصطلاحات یا استفاده تلمیحی از آنها نمی شود. او این مفاهیم را از دل تاریخ به عرصه دغدغه های امروز انسان می کشاند و در رستاخیزی شورآفرین حیاتی دوباره می بخشد.

استفاده از حلاج و فرهنگ مفهوم و واژگانی که همراه دارد، از مصادیق چشمگیر استفاده تلمیحی از یک پدیده در تاریخ ادبیات و به خصوص شعر فارسی است. حلاج آن گاه که به شعر شفیعی راه می یابد، دیگر یک شخصیت معرفتی تاریخی نیست که در مقطعی نقش آفرینی کرده است و اکنون باید از او به خاطر آن نقش آفرینی تجلیل کرد و تنها او و مفاهیمی را که در هاله او قرار دارند دستمایه مضمون آفرینی قرار داد و به این وسیله شعر خویش را به پشتوانه های فرهنگی مزین کرد.

حلاج در آینه شعر شفیعی دوباره نمایان می شود در حالی که همچنان سرود سرخ انا الحق و رد زبان اوست. حلاج در شعر شفیعی هنوز بر دار است و همچنان شحنة های پیر از مرده او پر هیز می کنند و هنوز نام عاشقانه او نجوای لحظات مستی و راستی رندان سینه چاک نیشابور که نمادی از هستی به حساب می آید، است:

حلاج از دل تاریخ به روزگار ما می آید و در مقابل دیدگان ما به دار کشیده می شود و مادر لحظه به دار آویخته شدن حلاج، کرکسان تماشا مییم و کنار شحنة های مامور و مامورهای معذور با سکوت خویش، آنها را تایید می کنیم: شعر مدام بین تاریخ و اکنون در رفت و آمدها است

بهره مندی های شفیعی از پشتوانه های فرهنگ و اساطیر و عرفان، محدود به ذکر اصطلاحات یا استفاده تلمیحی از آنها نمی شود. او این مفاهیم را از دل تاریخ به عرصه دغدغه های امروز انسان می کشاند و در رستاخیزی شورآفرین حیاتی دوباره می بخشد. استفاده از حلاج و فرهنگ مفهوم و واژگانی که همراه دارد، از مصادیق چشمگیر استفاده تلمیحی از یک پدیده در تاریخ ادبیات و به خصوص شعر فارسی است.

حلاج آن گاه که به شعر شفیعی راه می یابد، دیگر یک شخصیت معرفتی تاریخی نیست که در مقطعی نقش آفرینی کرده است و اکنون باید از او به خاطر آن نقش آفرینی تجلیل کرد و تنها او و مفاهیمی را که در هاله او قرار دارند دستمایه مضمون آفرینی قرار داد و به این وسیله شعر خویش را به پشتوانه های فرهنگی مزین کرد.

و در همین رفت و آمدها است که تاریخ و مایگانه می شویم و به عصری واحد می رسمیم.

تاریخ در مازنده می شود و مادر تاریخ، واز خاکستر حلاج دوباره مردانی چون او می رویند و مستان نیمه شب که حلاج های این روزگارند نام او را تر جیع و از زمزمه می کنند و چنین است که حلاج هسته شکل گیری مفهوم مقاومت در شعر شفیعی و گشوده شدن این فصل در شعر معاصر، قبل از پیروزی انقلاب اسلامی می شود. وقتی به این ابیات از مثنوی عاشورایی علی معلم دامغانی می رسم:

از پاحسین افتاد و ما بر پای بودیم
زینب اسیری رفت و ما بر جای بودیم
چون بیوه گان ننگ سلامت ماند بر ما
تاوان این خون تا قیامت ماند بر ما (۱)

ابیاتی که مفهوم مواخذه از خویش و تاریخ را به خاطری تفاوتی در مقابل عاشورای اولین بار به گونه انقلابی مطرح می کنند؛ ناخود آگاه شعر "حلاج" شفیعی کدکنی در ذهن تداعی می شود که یک دهه قبل در کتاب "در کوچه باغ های نیشابور" آمده است.

وقتی تو

روی چوبه دارت
خموش و مات بودی

ما

انبوه کرکسان تماشا

باشحنة های مامور

مامورهای معذور

همسان و همسکوت ماندیم

با این همه حق و حقیقت و مبارزه در راه آن، بی حجت نخواهد ماند و از خون آنان رویش های تازه ای پا می گیرد، و خاکستر آنان سرچشمه آتشفشان هایی خواهد شد که چون مشعلی راه را به حق پویان نشان